

حوض فیروزه‌ای

بخوان و بیندیش



حَسَن، کنار پنجره‌ی اتاق نشسته است و به ماهیِ قرمز داخل تُنگ، خیره شده است. او با انگشتانش به دیواره‌ی تُنگ، ضربه می‌زند و ماهی را به این طرف و آن طرف می‌راند. ماهیِ قرمز به سختی حرکت می‌کند و گاهی روی آب، بی‌حرکت می‌ماند. حسن، نگران ماهی است.

حسن فریاد می‌زند: «مادر!... مادر!»

مادر به سرعت وارد اتاق می‌شود. کنار حسن می‌نشیند و به تُنگ ماهیِ او نگاه می‌کند.
مادر: «چی شده؟»

حسن: «ماهیِ قرمز ... مریض است ... دیگر شنا نمی‌کند!»

مادر: «فکر می‌کنم این تُنگ برای او کوچک باشد. باید او را به جای بزرگ‌تری ببری تا هم راحت شنا کند و هم دوستانی داشته باشد که غُصّه نخورد.»

حسن با خود فکر می‌کند: «کجا ببرم؟ جایی که هم بزرگ باشد و هم پر از ماهیِ قرمز.»

مادر: «من می‌دانم کجا؛ حوض مسجد محله، هم بزرگ است، هم پر از ماهی. خادم

مسجد هم، حسابی به آن‌ها می‌رسد.»

چون تنگ برای ماهی کوچک بود.

ایستگاه اندیشه

۱ فکر می کنید چرا ماهی قرمز دیگر شنا نمی کرد؟

۲ چرا حسن تصمیم گرفت ماهی را به حوض

مسجد محله ببرد؟ چون نمی توانست

راحت شنا کند و تنها بود.

حسن به سرعت، تنگ را برمی‌دارد و به سوی درِ اتاق می‌رود.

مادر: «کجا با این عجله؟»

حسن: «می‌روم مسجد.»

حسن با تنگ ماهی وارد حیاط مسجد می‌شود. چند مرد و یک پسر بچه که ده‌ساله به نظر می‌رسد، کنارِ حوض ایستاده‌اند و وضو می‌گیرند. حسن به حوض نزدیک می‌شود.

حوض به رنگ آبی فیروزه‌ای است و آبی زلال و تمیز دارد. ماهی‌های قرمزِ فراوانی از این سو به آن سوی حوض، شنا می‌کنند. **آن‌ها** به خوبی در آب دیده می‌شوند.

حسن تنگ را داخل حوض می‌کند و سرِ تنگ را کمی خم می‌کند تا ماهی بتواند از آن، خارج شود. ماهیِ حسن از تنگ خارج می‌شود و به سرعت کنار ماهی‌های دیگر می‌رود.

ماهی قرمز شاداب و سرحال است. حسن خوش‌حال می‌شود. لبخند می‌زند و همچنان شنا کردنِ ماهی قرمز را تماشا می‌کند. پسر بچه‌ای که کمی دورتر از حسن ایستاده بود و وضو می‌گرفت، با لبخند به حسن نزدیک می‌شود.

پسر بچه: «سلام، من عرفان هستم. اسم تو چیست؟ تا حالا تو را اینجا ندیده بودم!»

حسن: «سلام، من حسن هستم. آمده بودم این ماهیِ قرمز را توی حوض مسجد ببندازم.»

حسن می‌خواهد از مسجد خارج شود. چند قدم به سوی درِ مسجد برمی‌دارد. دوباره نگاهش به عرفان می‌افتد. عرفان نزدیکی از دوستانش می‌رود که مشغول جفت کردن کفش‌های نمازگزاران است. با او دست می‌دهد و حالش را می‌پرسد.

حسن برمی‌گردد؛ کنار حوض می‌رود. نگاهش به ماهی قرمزش می‌افتد که خوش‌حال با ماهی‌های دیگر شنا می‌کند. لبخند می‌زند و شیر آب را باز می‌کند و وضو می‌گیرد. داخل مسجد می‌شود و کنار عرفان، در صف نماز می‌نشیند.

فاطمه سلحشور



ایستگاه اندیشه



۳ واژه‌ی «آن‌ها»، که در متن مشخص شده است، به چه چیزهایی اشاره دارد؟ ماهی‌ها

۴ چه چیز باعث شد که حسن تصمیم بگیرد در مسجد نماز بخواند؟

چون توانست دوست جدید پیدا کند.





داستان زیر را بخوان و به ضرب‌المثل آن توجه کن.

خداوند به حضرت سلیمان(ع) توانایی‌های زیادی بخشیده بود؛ مثلاً او می‌توانست با حیوانات حرف بزند. روزی از خداوند اجازه خواست مهمانی بزرگی برپا کند و همه‌ی موجودات را به ناهار دعوت نماید.

حضرت سلیمان(ع) کوه بزرگی از غذا آماده کرد. اولین مهمان او ماهی بزرگی بود که سر از آب در آورد و گفت: «غذای مرا بده.» حضرت سلیمان(ع) گفت: «این همه غذا، هر چه دوست داری، بخور.» ماهی در یک چشم به هم زد، همه‌ی غذا را بلعید و گفت: «بقیه‌ی غذای من چه می‌شود؟ هنوز گرسنه‌ام.»

حضرت سلیمان(ع) با تعجب پرسید: «مگر تو روزی چقدر غذا می‌خوری؟» ماهی گفت: «روزی سه قورت. اینکه خوردم، نیم قورت بود. هنوز دو قورت و

نیمش باقیست.»



داستان زیر را بخوان و به ضرب المثل آن توجه کن.

خداوند به حضرت سلیمان(ع) توانایی‌های زیادی بخشیده بود؛ مثلاً او می‌توانست با حیوانات حرف بزند. روزی از خداوند اجازه خواست مهمانی بزرگی برپا کند و همه‌ی موجودات را به ناهار دعوت نماید.

حضرت سلیمان(ع) کوه بزرگی از غذا آماده کرد. اولین مهمان او ماهی بزرگی بود که سر از آب در آورد و گفت: «غذای مرا بده.» حضرت سلیمان(ع) گفت: «این همه غذا، هر چه دوست داری، بخور.» ماهی در یک چشم به هم زد، همه‌ی غذا را بلعید و گفت: «بقیه‌ی غذای من چه می‌شود؟ هنوز گرسنه‌ام.»

حضرت سلیمان(ع) با تعجب پرسید: «مگر تو روزی چقدر غذا می‌خوری؟» ماهی گفت: «روزی سه قورت. اینکه خوردم، نیم قورت بود. هنوز دو قورت و

نیمش باقیست.»

این ضرب المثل را برای کسانی به کار می‌بریم که از ما برای محبت‌هایی که به آن‌ها کرده‌ایم، تشکر نمی‌کنند و توقع بیشتری از ما دارند.



نگارش

درس نهم
بوی نرگس



کلمه‌ها و عبارت‌های زیر را با دقت بخوان. 

بی‌انتهاست - سعادتمند - پرهای رنگارنگ پرندگان - چشم‌نواز - زعفران - ریحان -
لطافت - خوش‌بوترین - غایب

کدام یک از کلمه‌های بالا در متن درس وجود دارد؟ آن‌ها را بنویس.

بی‌انتهاست - پرهای رنگارنگ پرندگان - چشم‌نواز - زعفران

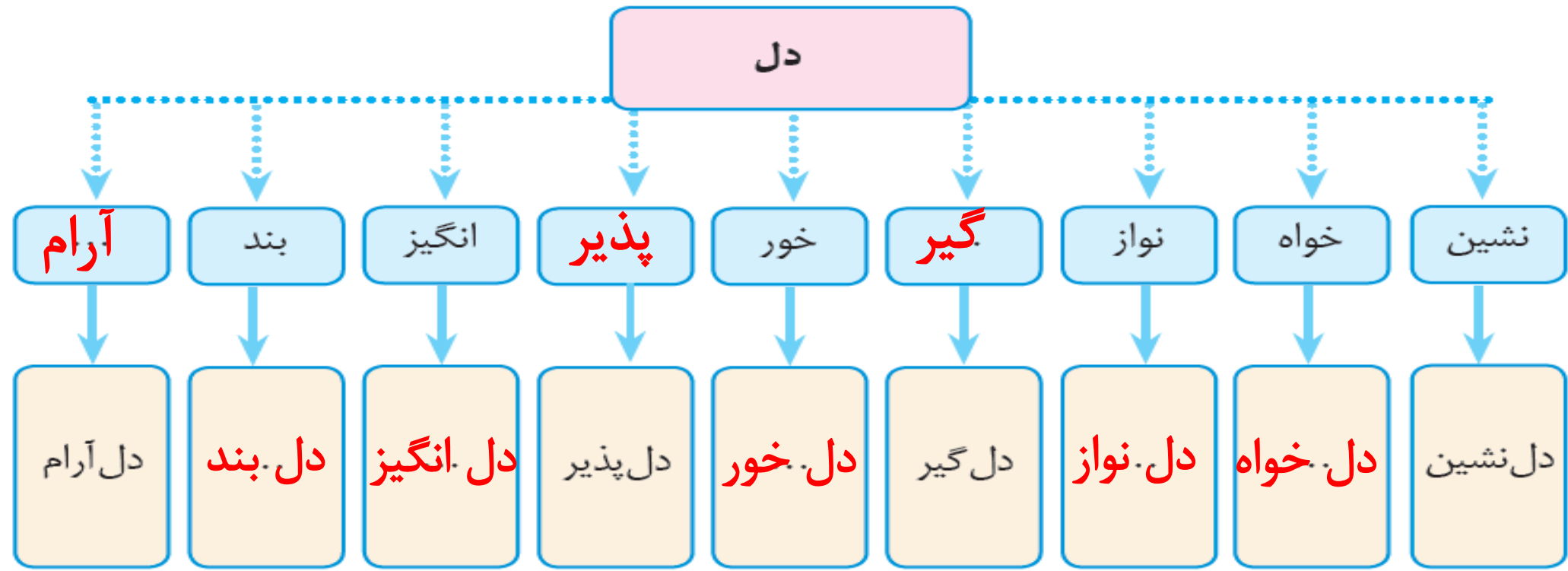
.....

ریحان - خوش‌بوترین - غایب

.....

.....

مانند نمونه جدول زیر را کامل کن. 





۱ با توجه به متن درس، جاهای خالی را با کلمه‌های مناسب پر کن.

باران بر بام‌های سفالی می‌بارد. بهترین سرودها و نغمه‌های طبیعت، اطرافم را پر کرده است.

پرهای رنگارنگ پرندگان چشم‌نواز است.

بوی گل اطرافم را پر کرده است. هر جا که می‌روم بوی بهترین عطرها را حس می‌کنم. ای خوش‌بوترین ای ای عزیزترین غایب بیا.
زیباترین دیدنی

۲ «هر جمله با کلمه‌ای به پایان می‌رسد که معنای جمله، با آن کامل می‌شود»، متن درس را بخوان و ده تا از این کلمه‌ها را پیدا کن و مانند نمونه بنویس.

صدای باران می‌آید.

می‌آید - می‌بارد - می‌خواند - می‌شنوم - نمی‌شنوم - می‌بینم - نمی‌بینم
می‌روم - است - حس می‌کنم - حس نمی‌کنم

۳ زیر جمله‌های کامل، خط بکش و جملات ناقص را کامل کن.

● رفتم.

● هنرمند کسی است که **هنر زیادی دارد.**

● فصل پنجم کتاب فارسی، «هنر و ادب» نام دارد.

● آمدند.

● دفتر نقاشی **من زیباست.**

